

تبیین رهیافت ژئوپلیتیکی امنیت با تأکید بر اصل موازنه قوا

سید محمد جواد سیدی فرد^۱

چکیده

امنیت، به عنوان یکی از مهم ترین و اساسی ترین دستاوردهای فرایندها و مناسبات قدرت و به عنوان مطلوبی ژئوپلیتیکی، از مسیر کنش ها و تعارض های متعدد بازیگران قدرت، حاصل می شود؛ به عبارت دیگر امنیت، محصول نهایی تقابل و تنازع است که پس از همکاری یا هموردی قدرت ها در کارزار روابط قدرت ها به دست می آید. یکی از مسیرهای مهم ژئوپلیتیکی که رهیافتی قابل توجه است، مناسبات قدرت بر پایه اصل موازنه قدرت است. به دیگر سخن، در چارچوب اصل موازنه قوا، رفتارهای بازیگران قدرت، مناسبات ژئوپلیتیکی را شکل خواهد داد که در نهایت به نوعی از امنیت ختم خواهد شد. این امنیت، با توجه به الگوواره و جهان بینی حاکم بر قدرت ها، تعریف متفاوتی داشته و به تبع آن ملزومات و مسیر رسیدن به آن نیز متفاوت خواهد بود. آنچه بدیهی است، دستیابی به این امنیت است که مطلوب و خواست همه بازیگران است که رهگذر تعاملات منبث از توازن قوا، به نتیجه مطلوب نسبی خواهد رسید؛ از این رو در این پژوهش بنیادی، در قالب الگوواره تفسیری و به روش کیفی، ضمن جمع آوری اسناد و مدارک و مطالعه منابع کتابخانه ای، ضمن بررسی مبانی و اصول حاکم بر رهیافت های ژئوپلیتیکی امنیت و اصل موازنه قوا، وجه مشترک مطلوب محدود (امنیت) و مسیر دستیابی به آن توسط بازیگران قدرت (صرف نظر از فضای غالب فکری آن ها به قدرت)، ترسیم و تبیین خواهد شد.

واژگان کلیدی: رهیافت ژئوپلیتیکی، امنیت، موازنه قوا

۱. دکترای جغرافیای سیاسی، مدرس دانشکده علوم و فنون فارابی (نویسنده مسئول)
Velayateeshgh63@yahoo.com

جستارگشایی

روابط ژئوپلیتیکی، روابطی هستند که بین کشورها و دولت‌ها و بازیگران سیاسی بر پایه ترکیب عناصر سیاست، قدرت و جغرافیا برقرار می‌شوند. در شکل‌گیری هرگونه رابطه بین بازیگران، عنصر سیاست در قالب بازیگر سیاسی یا اراده‌ای که به ماهیت رابطه شکل می‌دهد و نیز اقدامات و کنش‌هایی که توسط بازیگر انجام می‌شود، پدیدار می‌گردد. عنصر قدرت در شکل دادن به الگو و ماهیت رابطه و نگرش بازیگران نسبت به هم تجلی پیدا می‌کند. عنصر جغرافیا نیز نقشی بسترساز را ایفا کرده و انگیزه‌های لازم را برای شکل‌گیری اراده سیاسی رابطه، تجلی فضایی رابطه و نیز تأثیرگذاری بر سطح قدرت بازیگر را سبب می‌شود و روابط ژئوپلیتیکی بین بازیگران از الگوهای سلطه و استیلا، تحت سلطه، تعامل و تعادل، نفوذ و رقابت تشکیل می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: صص ۳۶۲-۳۷۲). با توجه به اینکه در بستر مناقشات قدرت، مجموعه‌های متعدد جغرافیایی و ژئوپلیتیکی با ویژگی‌های خاص خود، درگیر می‌شوند و روابط ژئوپلیتیکی را در دستورکار قرار می‌دهند، در نهایت مناسبات و روابط قدرت، به کنش‌ها و تعارضات ژئوپلیتیکی ختم شده و فضای جغرافیایی قدرت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنچه آشکار است، وجه اشتراک همه ساختارهای ژئوپلیتیکی در فرایند روابط ژئوپلیتیکی، در پویایی، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری به واسطه نیروهای همگرا و واگرا، اجتناب‌ناپذیری سطوح ساختاری از مناسبات قدرت‌ها؛ به ویژه قدرت‌های بزرگ جهانی و برقراری نظام سلسله‌مراتبی در سطوح ساختارهای ژئوپلیتیکی است. درواقع ساختارهای ژئوپلیتیکی به واسطه نیروهای منبعث از قدرت‌ها در سطوح مختلف، در حال دگرگونی و تحولند و در نهایت نظم ژئوپلیتیکی را رقم خواهند زد. این نظم برخاسته از توازن ژئوپلیتیکی است که عبارت است از برابری نسبی وزن ژئوپلیتیکی و عناصر قدرت یک واحد سیاسی - فضایی با رقبای آن واحد سیاسی - فضایی و از آنجا که «وزن ژئوپلیتیکی» زیربنای «قدرت ملی» و جمعی را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین «موازنه ژئوپلیتیکی» نیز موازنه قدرت را به همراه خواهد داشت (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۱۹). از این منظر در یک فرایند موازنه قدرت که ماهیت ژئوپلیتیکی دارد، می‌توان به نظامی رسید که بر اساس آن امنیت پایدار مطلوب بازیگران قدرت، به دست آید. آنچه دغدغه کلی و جای سؤال است این است که از رهگذر مبانی

و مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی، امنیت پایدار و نهایی، بر اساس موازنه قدرت چگونه برقرار خواهد شد و چه رهیافتی برای آن متصور است تا تعادل نسبی قوا در قلمروی بازی قدرت‌ها، برقرار شود. در رابطه با ضرورت پژوهش می‌توان گفت مشخص نشدن مسیر درست دستیابی به امنیت؛ از رهگذر بازی قدرت‌ها و روابط ژئوپلیتیکی؛ مبتنی بر اصل موازنه قوا، نمی‌تواند چشم‌انداز مطمئنی را برای برقراری امنیت و نظم نسبی قوا، ترسیم کند و از سوی دیگر اهمیت این پژوهش از آن جهت است که به واسطه شناخت رهیافت منطقی و جامع برای امنیت از مسیر موازنه قدرت، می‌توان به یک رابطه عقلایی و منطقی رسید که نظم و تعادل نسبی و امنیت پایداری را مبتنی بر مبانی ژئوپلیتیکی متصور شده و کدهای ژئوپلیتیکی امنیتی بر اساس اصل موازنه قدرت، صادر نمود.

با توجه به آنچه بیان شد، هدف این پژوهش، شناسایی رهیافت منطقی مبتنی بر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی؛ بر اساس اصل موازنه قوا و رابطه دوسویه آن با امنیت برای دستیابی به امنیت پایدار و تجویز کدهای ژئوپلیتیکی - امنیتی مطلوب است؛ و همین اساس، این سؤال مطرح است که سازوکار، فرایند و رهیافت منطقی مبتنی بر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی؛ بر اساس اصل موازنه قوا، برای دستیابی به امنیت پایدار چیست؟

در خصوص پیشینه این پژوهش باید گفت پژوهش‌های متعددی در خصوص شناسایی مبنای امنیت پایدار و ارائه الگو یا رهیافت منتج به امنیت انجام شده و همچنین نظریات متعدد ژئوپلیتیکی و جغرافیای سیاسی، به ماهیت و خاصیت روابط ژئوپلیتیکی و بازی قدرت‌ها و حتی مدل‌های ژئوپلیتیکی - امنیتی، پرداخته‌اند؛ اما اینکه تحصیل رهیافت ژئوپلیتیکی امنیت از مسیر موازنه قوا چگونه است، مغفول مانده است. در زیر، به برخی از پژوهش‌های مرتبط با این حوزه، اشاره می‌شود:

- دکتر جعفر حق‌پناه در مقاله‌ای با عنوان «جمهوری اسلامی ایران و الگوهای امنیتی آسیای جنوب غربی» به بازشناسی رویکردهای امنیت منطقه‌ای بر اساس سه الگوی نظری موازنه قوا و رویکرد مورد نظر منافع محور پرداخته و ضمن بازشناسی و تبیین الگوهای امنیت منطقه‌ای بر اساس سه نظریه موازنه قوا، اقتدارگرایی و نهادگرایی، مسائل و منافع امنیتی جمهوری اسلامی ایران را در خرده نظام‌های منطقه آسیای جنوب غربی تشریح و تحلیل کرده است (حق‌پناه و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۳). در این

پژوهش گرچه مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و اصل موازنه قوا در تناظر با امنیت پایدار بررسی شده است؛ اما رهیافت مبنایی برای نیل به امنیت پایدار، شناسایی نشده است. دکتر قدیر نصری در مقاله‌ای با عنوان «تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت» در پی آزمون این فرضیه است که باری بوزان با طرح ضرورت گذر از مطالعات راهبردی به مطالعات امنیتی، اهمیت دادن به ابعاد اجتماعی-سیاسی و مخصوصاً با بحث از ماهیت معماگونه امنیت در نظام بین‌الملل، در پیشبرد مطالعات امنیتی سهیم بوده، لیکن شیوه استدلال و استنتاج وی در چهار مبحث امنیت جامعه‌ای، مرجع امنیت، سطح تحلیل منطقه‌ای و امنیتی یا غیرامنیتی دیدن، اعتبار و تعمیم‌پذیری یافته‌هایش را مخدوش می‌نماید. در نهایت، پس از مقایسه مطالعات با موارد عینی و تحلیل‌های رقیب، بدین استنتاج نزدیک شده که بوزان از حیث گسترش دامنه مطالعات امنیتی و طرح مباحث جدیدی چون خصلت معماگونه امنیت در بعضی مناطق، ضرورت تحلیل امنیت در سطح منطقه‌ای، مفید بودن امنیتی ندیدن تحولات اجتماعی-سیاسی و بالاخره، تلقی جامعه به عنوان مرجع مکمل (در کنار دولت) امنیت، نقش ممتازی در پیشبرد مطالعات امنیتی ایفا کرده است. در عین حال، این گام‌ها، به معنای درک درست یا صحت بیقید و شرط روش، مفاهیم و توصیه‌های بوزان نیست. در این مقاله، نشان داده شده که بوزان در مبحث امنیت جامعه‌ای، به واسطه مقدم داشتن بلاوجه هویت، در مبحث مرجع امنیت، به واسطه بی‌توجهی به نقش دولت در مهندسی اجتماعی، در مبحث سطح تحلیل منطقه‌ای، به دلیل اصرار بر خاستگاه منطقه‌ای بحران‌ها و در مبحث امنیتی دیدن، به خاطر گسترش ناخواسته دامنه امنیتی دیدن مسائل، عملاً به تعمیق تلقی سنتی از امنیت کمک رسانده است (نصری، ۱۳۹۰). همان‌طور که مشهود است در این پژوهش، به‌خوبی به رابطه معنادار روابط قدرت و سیاست با مبانی امنیتی پرداخته شده است و مراجع امنیتی از دیدگاه بوزان تحلیل شده و اساساً نظریات بوزان که مبتنی بر بازی قدرت و امنیت است، مورد تحلیل قرار گرفته است؛ اما رهیافت ژئوپلیتیکی امنیت، احصاء نشده است.

- دکتر کیومرث یزدان پناه در مقاله‌ای با عنوان «تغییرات مدل‌های ژئوپلیتیکی امنیت در عصر حاضر» ضمن تشریح چشم‌اندازهای امنیتی جهان و متغیرهای آن در عصر حاضر، با رویکردی نو و واقع‌گرایانه بر اساس نوع و ماهیت تحولات امنیتی در جهان و بهره‌گیری از اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مدرن که در دنیای امروزی نقش اساسی را در طراحی برنامه‌های راهبردی و سیاست خارجی هر واحد سیاسی مستقل و شناخته شده بر عهده دارد، مدل ژئوپلیتیکی امنیتی ارائه نموده است؛ و بر اساس این پژوهش نتیجه گرفته است که کمربند شکننده که دو دهه قبل مطرح بود ممکن است به بحثی مجزا برای هریک از واحدهای سیاسی مؤثر تبدیل شود؛ که این خود نشان‌دهنده تأثیرات شگرف متغیرهای مدل‌های ژئوپلیتیکی در دیپلماسی و تنظیمات امنیتی عصر حاضر است و دیگر نتیجه آنکه که مطابق با نظریات جدید رابطه نزدیک و تنگاتنگی میان متغیرهای مدل‌های ژئوپلیتیکی (به‌ویژه عوامل و عناصر متغیر آن و یا تغییرات ساختار زیست‌محیطی مثل افزایش دمای کره زمین، افزایش آلاینده‌ها و آلودگی‌های زیست‌محیطی) و عوامل امنیتی جهان وجود دارد (یزدان پناه درو، ۱۳۸۸). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این پژوهش رابطه منطقی ژئوپلیتیک و امنیت و بررسی مدل متناظر با آن‌ها، بررسی شده است اما رهیافت ژئوپلیتیکی مبتنی بر اصل موازنه قوا، برای دستیابی به امنیت، شناسایی نشده است.

مبانی نظری و مفاهیم

مفاهیم

ژئوپلیتیک از چه می‌گوید؟

تلاش‌های بسیاری برای توصیف مفهوم ژئوپلیتیک از سوی نظریه پردازان مختلف از قرن نوزدهم تاکنون صورت گرفته است. گاه از ژئوپلیتیک به عنوان تأثیر جغرافیا بر امور نظامی و راهبردی و گاه تأثیر یک جانبه جبری جغرافیا بر سیاست به‌ویژه روابط بین‌الملل یاد شده است. برخی آن را تأثیر دوجانبه جغرافیا و سیاست و برخی تحلیل فضایی مناسبات و ساختار قدرت و رقابت جهانی دانسته‌اند. در شرایط حاضر ژئوپلیتیک را به مطالعه روابط

و منازعات بین‌المللی از منظر جغرافیا و مطالعه رویارویی میان قدرت‌ها و رابطه بین نیروهای موجود در یک منطقه معنا می‌کنند (ذوقی بارانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹۸).

اصطلاح ژئوپلیتیک را برای اولین بار در سال ۱۸۹۹، رودلف کیلن، ابداع کرد (Berryman, 2012: 531). و این سرآغاز پیوند میان تغییرات ساختارهای بین‌المللی با مناقشات قدرت‌های بزرگ جهانی بود. به گونه‌ای که پیامدهای سیاسی بین‌المللی را معطوف به موقعیت مکانی و ویژگی‌های جغرافیایی دولت‌ها می‌دانست (Osterud, 1988).

در یک تعریف کلی، ژئوپلیتیک را می‌توان علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از تلفیق آن‌ها با یکدیگر دانست که به اموری مانند ساختار و کارکرد قدرت، همگرایی و واگرایی، تصمیم‌گیری، بحران، حوزه نفوذ، نزاع، سلطه، صلح و همکاری، منابع و محیط زیست، منافع ملی، فضا، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی و منطقه‌ای، روابط فضایی، توسعه و رفاه و جهان‌گرایی و نظایر آن، می‌پردازد. ترکیب عناصر جغرافیا، قدرت و سیاست، الگوهای رفتاری گروه‌های انسانی را نسبت به یکدیگر رقم زده و از این منظر، موضوع ژئوپلیتیک را می‌توان بررسی روابط متقابل عناصر مزبور و رفتارهای گروه‌های انسانی نسبت به یکدیگر بر پایه ترکیب جغرافیا، قدرت و سیاست دانست (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۳۷-۳۹)؛ به عبارت دیگر، فهم جغرافیای سیاسی یا ژئوپلیتیک، مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا (فضا) و سیاست (قدرت) یا تعامل بُن‌مایه‌های جغرافیایی مانند فضا، مکان و سرزمین با امور مربوط به سیاست، قدرت و سیاست‌گذاری است (Storey, 2009: 254) از نگاهی دیگر، ژئوپلیتیک به مطالعه روابط ساختاری «قدرت‌ها» می‌پردازد (مجتهدزاده، ۱۴۰۰: ۱۳۷)؛ به دیگر سخن، ژئوپلیتیک، جهان مجسم از منظر مناطق جغرافیایی، بنیادهای زیستی و دسترسی به دارایی‌هایی است که توسط کشورها در رقابت باهم برای تصاحب آنجا، مورد نزاع و مناقشه بوده و هست (Claspa, 2016: 59).

ژئوپلیتیک، درواقع تجزیه و تحلیل تعاملات بین چشم‌اندازهای جغرافیایی و فرایندهای سیاسی است. به گونه‌ای که هم چشم‌اندازها و هم فرایندها پویا هستند و از یکدیگر تأثیرپذیرند و ژئوپلیتیک به نتایج این تعاملات می‌پردازد (Cohen, 2014: 43). امروزه ژئوپلیتیک در قالب دانش جغرافیای سیاسی در کشورهای جهان گسترش یافته و مفهومی است که توسط آن دولت‌ها به دنبال افزایش اقتدار خود در فضای بین‌المللی هستند

(Garfinkle, 2015: 533). با توجه به استدلال‌های علمی ژئوپلیتیکی، کدها و مؤلفه‌های عملیاتی حاصل می‌شود که بر اساس سلسله مفروضات ژئوپلیتیکی، سیاست پایه و مبنا را برای برنامه‌ریزی راهبردی و بین‌المللی یک کشور، توصیه می‌کند (Gaddis, 1982: pp64-69) که از این توصیه‌ها، تحت عنوان «کدهای ژئوپلیتیکی» یاد می‌شود. در واقع کدهای ژئوپلیتیکی عبارتند از دستورکار عملیاتی سیاست خارجی یک کشور که در ماورای مرزهای خود، مکان‌های جغرافیای را مورد ارزیابی قرار می‌دهد (Taylor, 1994: 330).

با توجه به آنچه در تعاریف ژئوپلیتیک بیان شد، وجه مشترک و موضوع اصلی که در این حوزه مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد، مسئله قدرت و مناسبات آن است. به تعبیری دیگر، قدرت در ژئوپلیتیک عبارت است از نیروی به ثمر رساندن اراده یا سیاست‌های ملی یک موجودیت در ورای مرزهای کشورش. این قدرت هم در وجود یک کشور با حکومت مقتدر برای نقش‌آفرینی‌های جهانی و منطقه‌ای و هم در وجود جمعی از کشورها و بازهم در وجود شرکت‌های چندملیتی بزرگ و سازمان‌های موضوعی و منطقه‌ای، واقعیت می‌یابد (مجتهدزاده، ۱۳۹۵: ۱۰۵). در ژئوپلیتیک، هر قدرتی که بتواند به منظور رسیدن به برتری و سلطه در ورای مرزهای خود، در منطقه اعمال نفوذ کند، صاحب مقام ژئوپلیتیکی به عنوان قدرت منطقه‌ای است. همانند ایران، مصر، ترکیه و رژیم صهیونیستی (همان: ۱۰۸)؛ از این رو، ژئوپلیتیک به بررسی کنش‌ها، تعارضات و روابط قدرت‌ها بر پایه جغرافیا و سیاست‌های متناظر با آن می‌پردازد.

نکته‌ای که قابل تأمل است این است که تعاملات ژئوپلیتیکی، عموماً به دنبال حل اختلافات و بحران‌های ژئوپلیتیکی هستند. چراکه بحران‌هایی که در فضای بین‌المللی با آن مواجه هستیم اکثراً وجهه ژئوپلیتیکی داشته و منشأ آن‌ها عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در ایجاد آن نقش دارند (جان‌پرور، ۱۴۰۰: ۷۵-۷۶)؛ به بیان دیگر، بحران ژئوپلیتیکی زمانی ایجاد می‌شود که بازیگران در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی خود، روی یک یا چند منبع جغرافیایی قدرت با یکدیگر اختلاف داشته باشند و با یکدیگر رقابت کنند (جان‌پرور، ۱۳۹۶: ۱۴).

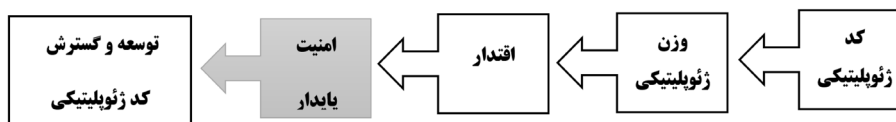
حل این بحران ژئوپلیتیکی، مستلزم نامتوازن بودن مناسبات قدرت است به طوری که یک طرف منازعه از قدرت برتر برخوردار بوده و در سایه قدرت‌نمایی، طرف مقابل را

مجاب به پذیرش خواسته خود کند (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۱۲۶-۱۳۰) و روش های مختلف ژئوپلیتیکی برای حل این گونه بحران ها، توصیه شده است که یک روش بسیار مهم آن توجه به مبنای راهبرد میان بازیگران ژئوپلیتیکی است. به عبارات دیگر باید توجه داشت که بسیاری از بحران های ژئوپلیتیکی، برخاسته از هدف گذاری راهبردی بازیگران، چگونگی طراحی راهبردی آن ها، چگونگی اجرای طرح های راهبردی و نتایج حاصل از اجرای این طرح هاست که می تواند بستر نزاع و اختلاف و درگیری میان بازیگران ژئوپلیتیکی شود (جان پرور، ۱۴۰۰: صص ۸۰-۹۳).

امنیت و ژئوپلیتیک، دو مفهوم با رابطه دوسویه

مفهوم امنیت، دارای تعریف واحد و مقبول تام یا بیشتر صاحب نظران نیست اما وجه مشترک اکثر نظرات و تعاریف در باب امنیت بر ضرورت حفظ وجود خود متمرکز است که بر اصولی استوار است که عبارتند از: ۱- حفظ جان مردم. ۲- حفظ دین، باورها و ارزش ها. ۳- حفظ تمامیت ارضی. ۴- حفظ نظام اقتصادی- سیاسی. ۵- حفظ استقلال و حاکمیت. این حفظ موجودیت در واقع حفظ منافع بنیادینی است که بالاترین هدف هر کشوری تلقی شده و از این رهگذر، مفهوم منافع ملی و در پی آن امنیت ملی استنباط می شود. چراکه امنیت ملی بر فرایندهایی اطلاق می گردد که شامل حفظ تمامیت ارضی، بقاء و ادامه حاکمیت کشور، حفظ و ارتقاء منافع حیاتی کشور و فقدان تهدید جدی از خارج نسبت به منافع ملی و حیاتی کشور است (مرادیان، ۱۳۹۹: صص ۶۳-۶۵)؛ به عبارت دیگر تلاش برای بقاء و حفظ منافع در سطح ملی و بین المللی، از رهگذر امنیت معنا می شود و این امنیت است که انتفاع از منابع مطلوب را تضمین می کند. فرایند این ارتباط در نمودار شماره یک، نشان داده شده است.

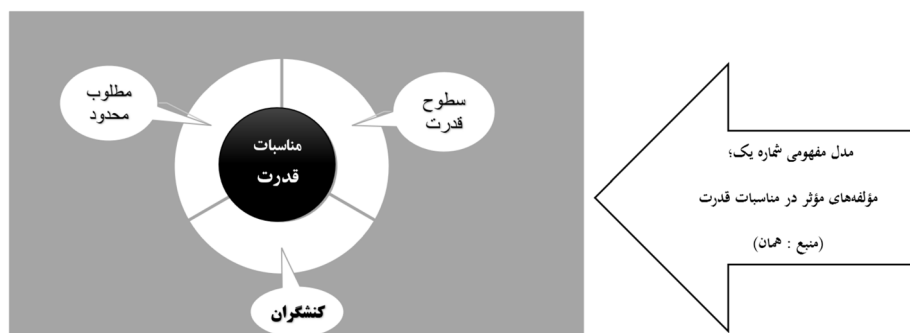
نمودار شماره یک: رابطه فرایندی ژئوپلیتیک و امنیت (منبع: نگارنده)



قدرت، مسئله اصلی تنازع و امنیت

قدرت را توانایی یک بازیگر صحنه بین‌المللی در استفاده از امکانات و منابع برای تأثیرگذاری بر رویدادهای بین‌المللی به نفع خود تعریف کرده‌اند. چنان‌که یک بازیگر زمانی می‌تواند به اعمال قدرت در قبال طرف مقابل مبادرت ورزد که در رابطه با موضوع مورد مناقشه، از قدرت نسبی بیشتری برخوردار باشد (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۵۰). مشهورترین دیدگاه نسبت به مفهوم قدرت، آن را میزان توانایی یا قابلیت کنترل و تأثیرگذاری بر رفتار سایر بازیگران در جهت اهداف دارنده آن می‌داند (Sotarauta, 2009: 897). صرف نظر از اهداف و مقاصد دولت‌ها، هدف فوری هر حکومتی به دست آوردن و افزایش قدرت است و طبق این تعریف همه حکومت‌ها در جست‌وجوی حداکثرسازی قدرت خود هستند (Holsti, 1964: 179). توانایی کشورها به قدرت آن‌ها بستگی دارد، به طوری‌که مهم‌ترین اتفاقات در سیاست‌های بین‌المللی را می‌توان بر اساس قدرت و توانایی کشورها تفسیر کرد (Waltz, 2000: 52) و قدرت مهم‌ترین نیروی محرکه رفتار سیاست خارجی کشورها محسوب شده (Steans & Pettiford, 2001: 20). قدرت در ژئوپلیتیک عبارت است از نیروی به ثمر رساندن اراده یا سیاست‌های ملی یک موجودیت در ورای مرزهای کشورش. این قدرت هم در وجود یک کشور با حکومت مقتدر برای نقش‌آفرینی‌های جهانی و منطقه‌ای و هم در وجود جمعی از کشورها و بازهم در وجود شرکت‌های چندملیتی بزرگ و سازمان‌های موضوعی و منطقه‌ای، واقعیت می‌یابد (مجتهدزاده، ۱۳۹۵: ۱۰۵). در ژئوپلیتیک، هر قدرتی که بتواند به منظور رسیدن به برتری و سلطه در ورای مرزهای خود، در منطقه اعمال نفوذ کند، صاحب مقام ژئوپلیتیکی به عنوان قدرت منطقه‌ای است. همانند ایران، مصر، ترکیه و... (همان: ۱۰۸). توزیع فضایی قدرت، همواره در کانون پژوهش‌های جغرافیای سیاسی قرار داشته و یافته‌های موجود حاکی از آن است که توزیع قدرت تابعی از بنیادها و منابع قدرت‌آفرین، رویکرد چینی و تخصیص کارگزاران و مدیران، ایدئولوژی حاکم، میزان تعامل با فرایندهای جهانی و میزان بازو بسته بودن نظام سیاسی از منظر مردم‌سالاری و مشارکت است (حافظ‌نیا و کاویانی راد، ۱۳۹۹: ۲۰۰). بنیادی‌ترین عاملی که قدرت را در کانون تحلیل‌های جغرافیای سیاسی قرار می‌دهد، نابرابری‌های سیاسی است (زاهدی، ۱۳۹۲: ۲۲۷) و از این منظر، مدیریت سیاسی فضا، بررسی قدرت در

جغرافیای سیاسی را اجتناب ناپذیر کرده است (Allen, 2003: 189). کاویانی راد، در تبیین مؤلفه‌های جغرافیای سیاسی، قدرت را بن‌مایه سیاست به مفهوم توانایی خلق وضعیت مطلوب می‌داند که عملیاتی شدن آن، مشروط به وجود دست‌کم دو واحد کنشگر (فرد، گروه، سازمان، کشور)، مناسبات میان واحدها و وجود مطلوب محدود است. و اینکه کنشگران در چه سطحی از توانمندی قرار دارند، تابع بنیادهای قدرت آفرین (مادی و معنوی) و مناسبات قدرت میان آن‌هاست که معمولاً طیفی از سازگاری تا ناسازگاری در ابعاد همزیستی، هم‌وردی، کشمکش و جنگ را در بر می‌گیرد (کاویانی راد، ۱۳۹۴: ۵۵۲). بر همین پایه از منظر جغرافیای سیاسی، شاهد رفتار قلمروخواهانه‌ای هستیم که راهبردی جغرافیایی-سیاسی است برای دستیابی به اهداف ویژه‌ای مانند کنترل فضای جغرافیایی برای حفظ یا کسب قدرت یا مقاومت در برابر قدرت گروه مسلط (همان: ۵۵۳).



عنصر قدرت در شکل دادن به الگو و ماهیت رابطه و نگرش بازیگران نسبت به یکدیگر تجلی پیدا می‌کند و تغییر در عناصر قدرت از دیدگاه ژئوپلیتیک، سبب تحول و ناپایداری نظام‌های ژئوپلیتیک خواهد شد (حفاظ نیا، ۱۳۹۳: صص ۲۳۴-۴۹۲). چنانچه در ساختار قدرت منطقه‌ای، دو یا چند قدرت دخالت داشته باشند، پویش‌های ژئوپلیتیکی سبب ناآرامی و بی‌ثباتی در آن منطقه شده، به‌ویژه اگر این قدرت‌ها دارای منافع متعارض و رقابت سنگین باشند (ربیعی و دیگران، ۱۴۰۰: ۴۲).

قدرت و امنیت از منظر دیدگاه واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی

در این دیدگاه امنیت نتیجه و هدف قدرت در یک ساختار آنارشیک بین‌المللی است. در این ساختار دولت‌ها موضوع اصلی نیستند و با توجه به هرج‌ومرج حاکم در عرصه

بین‌المللی، امنیت در بستر فضای رقابت بین قدرت‌ها، تجلی خواهد یافت. بر پایه این دیدگاه، دولت‌ها هرگز نمی‌توانند نسبت به اهداف و مقاصد همسایگانشان مطمئن باشند فلذا همواره باید آمادگی دفاع از خودشان را داشته باشند. به موازات نگاه واقع‌گرایانه، نوواقع‌گرایان تحت عنوان «واقع‌گرایان مشروط» با رقابت محور بودن ساختار و فضا مخالفند و معتقد به همکاری بین کشورها بوده و پایبند به استقلال ساختار نظام بین‌الملل است که در پی آن، امنیت، متأثر از فضای رقابت بین‌المللی و کشورهاست (مرادیان، ۱۳۹۹: ۷۲). دسته‌بندی‌های دیگری هم از واقع‌گرایی وجود دارد از جمله: واقع‌گرایی لیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، واقع‌گرایی تدافعی و در آخر، واقع‌گرایی انگیزشی که رهیافت همه آن‌ها مسئله امنیت بوده و امنیت، محور و پایه اصلی آن‌هاست. مسائلی همچون امنیت بین‌الملل، ناامنی، بقاء، خوداتکایی در امنیت و دولت محوری در مرجع امنیت (عبدالله‌خانی، ۱۳۹۹: ۲۵).

واقع‌گرایان، دولت را مرجع اصلی امنیت می‌دانند و از آنجاکه به اصل بقاء به عنوان هدف برتر بازیگران در نظام بین‌الملل تأکید دارند، امنیت را مترادف با بقا دانسته و در نهایت جنگ و پدیده‌های مشابه آن را در چارچوب تهدیدات امنیتی، قرار می‌دهند. از این رو رابطه زیر را در ارتباط با امنیت مطرح کرده‌اند:

$$S = 1 - P(E/D) * P(D/W) * P(W)$$

در این رابطه P مخفف احتمال، E مخفف نابودی، D مخفف شکست، W مخفف جنگ و S مخفف امنیت است. بر اساس این فرمول، چنانچه هریک از روابط احتمالی صفر باشد، امنیت کامل برقرار است و در مجموع هرچه احتمال هریک از روابط کمتر باشد، سطح امنیت بالاتر خواهد بود (Kydd, 1997: 121).

در دیدگاه واقع‌گرایی، سایر موارد همچون جغرافیا، سیاست، فرهنگ و اقتصاد، از آن جهت دارای اهمیتند که در عامل نظامی مؤثرند. به عبارتی در این دیدگاه، هر چیزی می‌تواند بر امنیت اثر بگذارد اما هر چیزی موضوع امنیت نیست و صرفاً مسائلی همچون دفاع راهبردی و عوامل نظامی، ملاک امنیت هستند. در رابطه ذکرشده احتمال وقوع جنگ [p(w)] در نگاه واقع‌گرایان از درجه اهمیت بالاتری برخوردار است و بسته به نوع نظرات آن‌ها، سه راهکار تدافعی، تهاجمی و انگیزشی برای مقابله با وقوع جنگ، اتخاذ می‌شود.

لکن، معادله امنیت نشان می‌دهد که واقع‌گرایان بیشتر به گزینه احتمال وقوع شکست توجه و تمرکز دارند. چراکه آن‌ها ناامنی را پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر دانسته و همواره مترصد مدیریت مناسب آن هستند. ازاین‌رو چهار راهبرد اصلی برای مقابله با ناامنی اتخاذ می‌کنند:

الف) مدیریت برم بنای قدرت تهاجمی: بدان معنا که روابط بین بازیگران مبتنی بر قدرت تلقی شده و همکاری امنیتی کشورها، فقط در چارچوب تهدیدات مشترک است و بر ایجاد قدرت ملی، تأکید دارند.

ب) مدیریت بر مبنای قدرت تدافعی: به راین اساس، کاهش احتمال شکست، فقط از رهگذر افزایش قدرت بازدارندگی و آن‌هم با تکیه بر خود، مقدور است. در این راهکار موازنه میان تهاجم- تدافع، اصلی بسیار مهم است.

ج) مدیریت مبتنی بر ائتلاف: که مخصوص دولت‌های ضعیف است به‌ویژه آن‌ها که ژئوپلیتیک حساس و آسیب‌پذیر دارند.

د) مدیریت بر مبنای ائتلاف‌سازی: این رویکرد، مبتنی بر کاهش احتمال جنگ است و باید با دولت جوینده امنیت، همکاری کرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۹۹: صص ۳۷-۴۷).

مکتب کپنهاگ

می‌توان گفت این مکتب تنها رهیافتی است که صرفاً مبتنی بر مطالعات امنیتی است آن‌چنان‌که ضمن تفکیک مطالعات امنیتی از مطالعات راهبردی، آن‌ها زیر مطالعات روابط بین‌الملل قرار داده است و مبتنی بر اندیشه واقع‌گرایی باری بوزان و آل‌ویور است (همان: ۱۷۱). از دیدگاه بوزان، امنیت یک موضوع بین‌ذهنی است بدان معنی که هم دارای عینیت خارجی است و هم تابع ذهن و افکار افراد و به تعبیر دیگر امنیت در اجتماع، متبلور شده و بازیگران در سطوح مختلف، پیرو وضعیت امنیتی تعریف شده هستند. این مکتب با رد فردمحوری در مرجع امنیت، تمرکز خود را بر دولت به‌عنوان محور امنیت قرار داده است (همان: ۶۹). بر اساس این مکتب، بوزان، امنیت را در حوزه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌محور و زیست‌محیطی، گسترش می‌دهد و معتقد است تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها می‌توانند در حوزه‌های مختلف رخ دهند لکن برای اینکه امنیتی به حساب آیند باید منطبق با سنجه‌های امنیتی باشند (Buzan, 1998: 5).

بر همین پایه امنیت نظامی یکی از مهم‌ترین ارکان و ابعاد امنیتی است که می‌تواند شئون مختلف دولت را تحت تأثیر قرار داده و حتی موجب اختلال و نابودی پایگاه اجتماعی و مادی دولت‌ها شود (عبدالله‌خانی، ۱۳۹۹: ۷۲).

برم بنای دیدگاه امنیتی بوزان و پیروان مکتب کپنهاگ، دو مسئله اساسی امنیتی، مطرح شده است:

- اول اینکه، افزایش هزینه‌های دفاع در برابر تهدیدات، سبب کاهش تمرکز و توجه به سایر ابعاد امنیتی شده و افزایش مسائل امنیتی در حوزه‌های دیگر، سبب افزایش آسیب‌پذیری، ناامنی و بی‌ثباتی در سایر بخش‌ها خواهد شد.
- دوم اینکه، در فرایند کشمکش قدرت میان دو بازیگر، به واسطه رقابت مستقیم و خصومت آگاهانه، اصل بر افزایش قدرت است و از سوی دیگر در فرایند کشمکش امنیت، بازیگران نسبت به یکدیگر بدبین و یا دست‌کم بی‌تفاوتند و به واسطه ناامنی حاصل از پویایی ساختاری و نظام نهفته، اساساً برهمکنش بازیگران به دنبال سوءتفاهم‌ها، سوءبرداشت‌های مسابقه تسلیحاتی و ... در یک وابستگی شدید متقابل، رخ خواهد داد (همان: ۷۷).

رهیافت‌های موازنه قوا، گُیش بازیگران قدرت در مناطق ژئوپلیتیکی

موازنه قدرت در ادبیات سیاسی به عنوان وضعیتی تعریف می‌شود که در آن هیچ قدرتی در موضعی نیست که برتری یابد و قانون برای دیگران تعیین کند. موازنه قدرت به مثابه پیامد طبیعی و اجتناب‌ناپذیر مبارزه قدرت است که به شکل اتحادی از دولت‌هایی نمود می‌یابد که نگران استقلال خود هستند و در مقابل طرح‌های دولتی که برای سلطه جهانی اقدام می‌کند، تجمع پیدا می‌کند (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۳۱۵)؛ به عبارت دیگر موازنه قدرت، برآیند ضروری سیاست قدرت است و عامل اصلی ثبات در جامعه دولت‌های حاکم محسوب می‌شود (همان: ۲۸۷). موازنه قوا، از نظر تاریخی یکی از مهم‌ترین مفاهیم سیاست بین‌الملل در میان رشته‌های دانشگاهی است (Anderson, 2018: 1). به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد تاکنون هیچ گزاره علمی همچون «موازنه قوا» در مفاهیم سیاست بین‌الملل مطرح نشده است و به نظر می‌رسد جایگاه آن در اندیشه کنونی همچون گذشته دارای اهمیت است (Brooks & WEohlforth, 2008: 7) و از آنگاه به عنوان یکی از

مهم‌ترین مفاهیم تاریخی یاد شده است (Sheehan, 1996: 1). در جهان کنونی این نظریه مهم در حوزه سیاست بین‌الملل این‌گونه تعبیر می‌شود: چنانچه دولتی بزرگ و قدرتمند در ساختار و نظام بین‌الملل در حال ظهور باشد، سایر دولت‌ها ممکن است این قدرت بزرگ را یک تهدید تلقی کرده و برای مهار آن به یکدیگر پیوندند تا به تعادل و توازن موردنظرشان برسند. البته شکل و نحوه توازن قوا ممکن است در طول زمان تغییر کند چراکه با توجه به تهدیدها و تحولات جدید، دولت‌ها، ائتلاف‌های جدیدی تشکیل خواهند داد. از آنجاکه دولت‌ها در یک محیط آنارشیک عمل می‌کنند و اصولاً این دولت‌ها مستقل هستند، باید برای حفظ و بقای خود در برابر تهدیدات واقعی و بالقوه، قدرت خود را افزایش دهند. توازن قوا مانند مکانیسمی است که بازیگران را خواسته یا ناخواسته، به سمت اتحاد با بخش‌های ضعیف‌تر هدایت می‌کند تا توزیع قدرت بین دولت‌ها را در نظام بین‌الملل متعادل سازد. چراکه در منطقه‌ای که هیچ دولت غالبی وجود نداشته باشد، موازنه قدرت به وجود آمده و هیچ جنگی در مقیاس بزرگ رخ نخواهد داد. از سوی دیگر تغییر در این تعادل ممکن است به بی‌ثباتی و جنگ ختم شود (Anderson, 2018: pp 1-2). در تعریفی دیگر، توازن ژئوپلیتیکی عبارت است از برابری نسبی وزن ژئوپلیتیکی و عناصر قدرت یک واحد سیاسی - فضایی یا رقبای آن واحد سیاسی - فضایی و از آنجاکه «وزن ژئوپلیتیکی» زیربنای «قدرت ملی» و جمعی را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین «موازنه ژئوپلیتیکی» نیز موازنه قدرت را به همراه خواهد داشت (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۱۹). در ارتباط با این موضوع، نظریه موازنه قوا توسط «هانس مورگنتا» طرح شده است. وی در کتاب سیاست بین‌الملل معتقد است که کلیه کشورها دائماً سعی دارند اهداف و منافع ملی خود را با اعمال قدرت نظامی به دست آورند. در نتیجه این اعمال قدرت، نوعی جنگ قدرت دائمی در جریان خواهد بود. هر کشور به منظور دستیابی به استقلال کامل، تأمین امنیت و یا تعقیب منافع ملی خود دائماً برای جلوگیری از تسلط دیگران بر خود، کوشش می‌کند. لذا هر کشور سعی در جلوگیری از امکان بروز هرگونه قدرت فائقه دارد و چنانچه در صورت شکست، قدرت فائقه‌ای پدید آید، دیگر کشورها بلافاصله برای ایجاد موازنه قوا با آن قدرت در نوعی اتحادیه با دیگران شرکت خواهند کرد. این اقدام متوازن کننده ممکن است به دو نوع صورت بگیرد:

الف) از طریق تلاش برای کاهش توان قدرت فائقه

ب) از طریق تقویت قدرت‌های ضعیف

طریقه اول را می‌توان با «ایجاد انقلاب» در کشور تهدیدکننده یا «ایجاد شکاف و اختلاف» در جامعه مزبور، عملی ساخت؛ اما در مورد شکل دوم، این اقدام از طریق کمک به رفع کمبودهای کشورهای ضعیف و یا ایجاد تأخیر در خطر هجوم قدرت فائقه با اعطای امتیازات محدود، میسر ساخت. در این زمان دول ضعیف که مورد خطر تهاجم قرار گرفته‌اند، برای جبران کمبودها، به توسعه و تقویت نیروهای خود و یا مذاکره برای کاهش نیروهای مقابل اقدام می‌کنند (همان: ۲۴۸).

در نظریه مورگنتا، اصطلاح موازنه قوا بر قدرت نسبتاً مساوی و برابر ظرفیت‌ها و توانائی‌های دولت‌ها و اتحادیه‌های رقیب تأکید دارد (رحیمی، ۱۳۹۲: ۱۰۸). فلذا یک نظریه ثبات سیاسی است که بر پایه توزیع عادلانه و برابر قدرت بین کشورهای عمده جهان قرار دارد (Talor & Flint, 2000: 368) به گونه‌ای که صلح و ثبات جهانی به بهترین شکل ممکن از طریق موازنه بنیادین در میان دولت‌ها و بازیگران عمده جهان برقرار می‌گردد (Duncan & Others, 2004: 570)؛ و فرایندی است که ائتلاف‌ها یا کشورهای نامتوازن از طریق شکل دادن به آن، سعی می‌کنند از غلبه یک کشور بر تمامی منطقه جلوگیری کنند (Goldstein, 1999: 613). همچنین این نظریه بر این نکته تأکید دارد که وقتی یک دولت یا ائتلافی از دولت‌ها قدرت خود را افزایش داده و یا به صورت تهاجمی به کار می‌گیرند، دولت‌های تهدید شده یا در معرض تهدید، غالباً از طریق شکل دادن به ائتلاف موازنه متقابل، قدرت خود را افزایش می‌دهند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۲۰). در وضعیتی که دولت‌ها احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد، واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد داد. در شرایط آنارشی، رفتار دولت‌ها توسط تهدیدهایی که متوجه آن‌ها می‌شود، تعیین می‌گردد. دولت‌ها اتحادها را برای محافظت از خویش در برابر این تهدیدها به وجود می‌آورند. از این رو قدرت دیگر کشورها به عنوان عنصری در محاسبات آن‌ها لحاظ می‌شود (طلوعی و حق‌شناس، ۱۴۰۰: ۱۹۳). حال این امکان وجود دارد که افزایش قدرت به عنوان کارکرد یک دولت توسط عوامل جغرافیایی، قدرت نظامی و اهداف

موردتهاجم، منجر به تهدید حاکمیت و قدرت دیگران گردد. امروزه برخی بر اهمیت موازنه تهدید بجای موازنه قوا، تأکید دارند (Walt, 1995: pp 1-5).

به عقیده مورگنتا در نظام بین‌المللی مبتنی بر موازنه قدرت، همواره باید یک قدرت سوم متوازن کننده برای تضمین ثبات بین‌المللی وجود داشته باشد؛ بنابراین وظیفه آن، تضمین موازنه بین‌المللی قدرت است؛ یعنی بنا بر مقتضیات، این نیروی سوم باید از واحدی که مورد تهدید قرار گرفته چنان حمایت کند که قادر به رفع خطر مزبور باشد (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۵۲). چه اینکه درگذشته برای حفظ یا برقراری مجدد توازن قوا از روش‌های تفرقه انداختن، ایجاد دولت‌های حائل، تشکیل اتحادیه‌ها، حوزه‌های نفوذ، مداخله، چانه‌زنی دیپلماتیک، کاهش تسلیحات، حل و فصل حقوقی و مسالمت‌آمیز اختلافات، رقابت یا مسابقه تسلیحاتی، جنگ و ... استفاده شده است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۶۸).

در همین راستا می‌توان به نظرات دکتر حافظ‌نیا و «کوکس» اشاره کرد. به عقیده دکتر حافظ‌نیا در جریان جنگ سرد، چین به عنوان یک قدرت بزرگ، نقش موازنه دهنده میان دو قدرت آمریکا و شوروی را بازی می‌کرد و پس از فروپاشی شوروی، شاهد پیدایش شکل دیگری از موازنه قدرت در روابط میان قدرت‌ها هستیم به گونه‌ای که اقطاب جدید قدرت مانند اروپا، روسیه، جهان اسلام و چین، در مناسبات جدید قدرت، نقش آفرینی می‌کنند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۲). همچنین کوکس معتقد است که جنگ سرد، عملاً به منافع آمریکا و شوروی کمک کرده است؛ چراکه آن‌ها به دنبال پیروزی قاطع یکی بر دیگری نبودند، بلکه حفظ موازنه و تعادل، هدف آن‌ها بود (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

منتقدین تئوری موازنه قدرت معتقدند که چهار عامل ذیل موجب از بین رفتن توان تئوری موازنه قدرت در تجزیه و تحلیل مسائل بین‌المللی گردیده است: ۱- کاهش تعداد بازیگران از پنج بازیگر به دو بازیگر ۲- کاهش نقش جنگ در موازنه قدرت ۳- پیدایش قدرت مخرب اتمی دو ابرقدرت ۴- از بین رفتن انعطاف در تشکیل اتحادیه‌ها؛ باوجود این هنوز هم تئوری مزبور می‌تواند مسائل بین‌المللی را تبیین نماید (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۴۹).

کنت والتز، موازنه قوا را به عنوان یک نظریه علمی واقع‌گرایانه و در راستای نظریات سیاست بین‌الملل دانسته است و معتقد است در ساختار آنارشیک سیاست بین‌الملل، هر دولتی در هرج و مرج بین‌المللی از خود دفاع خواهد کرد و در این میان دولت‌های کوچک‌تر و

ضعیف‌تر با اتحاد با یکدیگر به دنبال ایجاد تعادل در مقابل یک قدرت بزرگ تهدیدکننده هستند. به عبارت دیگر والتز بجای تمرکز به تک‌تک اجزای یک نظام، مانند همه دولت‌های مختلف با همه ویژگی‌ها و سیاست‌های خارجی متفاوتشان، نظریه ساده‌ای را مبنی بر وجه اشتراک ساختاری دولت‌ها برای ایجاد تعادل در نظام بین‌المللی ارائه داد. به عقیده او همه دولت‌ها در یک ساختار منظم بین‌المللی به دنبال بقا خود هستند و از این منظر در هدف نهایی مشترک و یکسانند. آنچه به عنوان تفاوت بین آن‌ها مطرح است، توانایی‌ها و میزان قدرتشان است. لکن با تعامل و تضارب و الگوپردازی از یکدیگر می‌توانند به یک توازن مناسب برسند. نظریه موازنه قدرت والتز به این موضوع می‌پردازد که چگونه یک نظام آنارشیک که مشخصه بارز آن خودیاری است، محدودیت‌هایی را برای نیل به تعادل و موازنه قدرت بر دولت‌ها تحمیل می‌کند و برخلاف رأی صاحب‌نظران دیگر، معتقد است که این الگوی تکرارشونده در سیاست بین‌الملل، برای توازن قواست که موازنه قدرت را تعیین می‌کند. والتز استدلال کرد که تعادل را می‌توان از طریق ابزارهای بیرونی و یا داخلی ایجاد کرد. توازن داخلی به معنای هدایت منابع یک دولت به سمت تسلیحات، استخراج منابع، سازمان‌دهی مناسب دولت، جلوگیری از شورش‌ها و نفوذ و غیره است تا از خود محافظت کند و تقویت شود و بتواند به طور مؤثر رقابت کند. همچنین دولت‌ها از طریق ایجاد اتحاد با دیگران برای توقف قدرت در حال رشد، تعادل خارجی را به وجود می‌آورند. حتی اگر همکاری بین دولت‌ها دشوار باشد در صورت مواجهه با یک تهدید مشترک، دولت‌ها ممکن است موقتاً اختلافات خود را کنار گذاشته و علیه دولت مسلط، متحد شوند.

امروزه تئوری پردازان عصر کنونی، نظریات کلاسیک توازن قدرت را به چالش کشیده و حتی از استدلال‌های والتز هم فراتر رفته‌اند. درحالی‌که والتز به این اشاره دارد که یک دولت فقط به اندازه‌ای می‌تواند ایمن باشد که توان دفاع از خود را داشته باشد، جان میرشایمر بر پایه مکتب «واقع‌گرایی تهاجمی» این چنین استدلال می‌کند که حفظ وضع موجود، هرگز نمی‌تواند یک استراتژی موفق باشد. زمانی برای درنگ وجود ندارد، دولت‌ها باید همواره در حالت تهاجمی باشند و کار کنند. دائماً قدرت خود را افزایش داده و به حداکثر برسانند؛ زیرا این همان کاری است که دیگران انجام می‌دهند. از آنجا که ساختار نظام بین‌الملل،

دولت‌ها را وادار می‌کند تا برای ایجاد تعادل به نفع خود! در رقابتی بی‌امان شرکت کنند، امکان انحراف و خروج از ائتلاف‌های موازنه قدرت، همیشه وجود دارد. همگام با نظریات واقع‌گرایانه که ذکر شد، دیدگاه متفاوتی نیز بر اساس مکتب انگلیسی وجود دارد. به قول هدلی بول یکی از کارکردهای توازن قوا، تقویت جامعه بین‌المللی مبتنی بر تفاهم مشترک بین دولت‌هاست. از نگاه مکتب انگلیسی، تعادل و موازنه قدرت بجای آنکه بر سیاست و منطق قدرت و رقابت ملی تمرکز کند، بخشی از جامعه و نظم اجتماعی اروپایی است. در تکمیل این نظریه، استفان والت بر پایه مفهوم «تعادل تهدیدها» این چنین استدلال می‌کند که ادراکات و برداشت‌های دولت‌ها از تهدید نیز سبب اتحاد آن‌ها شده و به عبارتی آن‌ها در برابر تهدید ادراک شده، به دنبال برقراری تعادل و موازنه هستند و نه در برابر هر معیار عینی قدرت (Andersen, 2018: pp 1-12).

ماهیت، کارکردها و الزامات موازنه قدرت

توازن قوا در ذات خود نوعی نظم بین‌المللی است. یک نظام زمانی منظم است که همه اجزاء آن بر اساس الگوی خاصی در یک مجموعه منسجم با یکدیگر ارتباط داشته باشند. این نظم زمانی ایجاد خواهد شد که همه رفتارها از درجه بالای پیش‌بینی پذیری برخوردار بوده و الگوهای منطقی و سازگار با مجموعه، برقرار باشد. در یک مکانیسم و ساختار بین‌المللی، نظم هدفمند و مبتنی بر قانون جاری است که به صراحت در ارزش‌های اجتماعی و سیاسی پذیرفته و نهادینه شده است. معادلات قدرت، به مثابه یک نظم نهادینه شده در ساختارهای منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کنند. بازیگران در فرایند موازنه قدرت، توسط نظامی محدود مهار می‌شوند که محصول همکاری ناخواسته آن‌هاست. در این فرایند، اساساً سه الگو و دستورالعمل بین‌المللی وجود دارد. الف) مذاکره و تعامل قدرت‌ها؛ در این نظم، قدرت برتر، به مدیریت ساختار می‌پردازد لکن از اعمال قدرتش خودداری می‌کند. ب) تحمیل قدرت؛ در این دستورالعمل، قدرت برتر به واسطه قدرت خود، نظم دلخواه را بر ساختار موجود، تحمیل می‌کند. ج) نظم خودبه‌خودی؛ در این الگو، به صورت ناخواسته و به واسطه اقدام بازیگران برای توسعه نفوذ و قدرتشان است که یک نظام خودکار بوده و نتیجه تقابل قدرت‌هاست و محدود شدن آن‌ها، توسط یکدیگر رخ می‌دهد. (Schweller, 2016: pp 1-16).

رهیافت‌های موازنه و توزیع قدرت

رهیافت توزیع قدرت

بوزان، پس از ترسیم سه چشم انداز منطق‌گرایی، جهان‌گرایی و نواقع‌گرایی، به عنوان اصلی‌ترین چشم اندازهای ساختار امنیت بین‌المللی، دیدگاه نواقع‌گرایی را متکی بر قطبش و موازنه قدرت معرفی می‌کند. وی چشم انداز جهان‌گرایی را متأثر از رهیافت‌های فرهنگی و اقتصادی فراملی دانسته و آن‌ها در تقابل با چشم انداز نواقع‌گرایی، مترصد نقش‌آفرینی سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و بین‌الحکومتی در مناسبات قدرت، معرفی و تبیین می‌کند. همچنین در فرایند تحولات و مناقشات قدرت، الگویی در رهیافت دیگری تحت عنوان منطقه‌گرایی معرفی می‌شود که در دنیایی پس از جنگ سرد و به واسطه تقابل و منازعه و یا همکاری دولت‌ها و قدرت‌ها در سطح منطقه‌ای نمود یافته و ویژگی‌های هردو الگوی نواقع‌گرایی و جهان‌گرا را داراست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: صص ۱۹-۲۳). با توجه به آنچه مطرح شد ایده قطبش قدرت در باب ساختار نظامی-سیاسی در سطح نظامی، تثبیت شد و بر همین اساس از نظام‌های تک قطبی، چند قطبی و نظام‌های متنوع توزیع قدرت، سخن به میان آمد؛ اما آنچه نکته اساسی و لازمه طرح نظریه قطبش قدرت است، شناسایی و معرفی ابرقدرت جهانی و قدرت‌های بزرگ است به گونه‌ای که بتوان در محاسبات موازنه قدرت اثر آن‌ها را به وضوح دید؛ به عبارت دیگر ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ در سطح جهانی، تعریف‌کننده قطبش‌اند و خط حائل میان آن‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای، خطی است که معرف تمایز پویش‌های امنیتی منطقه‌ای و جهانی است. فلذا شاهد ارائه طرح سه سطحی از قدرت‌ها هستیم که شامل قدرت‌های بزرگ، ابرقدرت‌ها در سطح جهان و قدرت‌های منطقه‌ای در سطح منطقه‌ای است (همان: ۴۴).

موازنه قدرت، ائتلاف‌سازی امنیتی در نظم‌های منطقه‌ای

موازنه منطقه‌ای یکی از الگوهای امنیت‌سازی در رهیافت واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی و مکتب انتقادی است. باری بوزان دو نوع موازنه را در سازمان‌دهی امنیت منطقه‌ای ارائه می‌دهد. وی به راین اعتقاد است که موازنه قدرت به موازات موازنه هویت انجام می‌گیرد.

سازمان دهی موازنه منطقه‌ای به عنوان یکی از ضرورت‌های امنیتی در شرایط و محیط‌های بحرانی تلقی می‌شود. چنین فرایندی در حوزه خاورمیانه و خلیج فارس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. موازنه منطقه‌ای در شرایطی دارای مطلوبیت است که زمینه‌های بحران‌سازی منطقه‌ای وجود داشته باشد. می‌توان به راین امر تأکید داشت که بحران یکی از واقعیت‌های محیط منطقه‌ای در خلیج فارس و خاورمیانه محسوب می‌شود (متقی، ۱۳۹۲: ۱۶۵). منطقه‌گرایی و توازن منطقه‌ای به مفهوم آن است که در هر نظام منطقه‌ای به موازات نقش‌آفرینی بازیگران منطقه، بازیگران دیگری نیز به کنشگری مبادرت می‌نمایند. برهم خوردن موازنه قوا را می‌توان انعکاس تحولاتی دانست که ناشی از اقتصاد جهانی، سیاست جهانی، فناوری‌های تأثیرگذار در حوادث جهانی و ابزارهای قدرت بازیگران در سطح فراملی و فرامنطقه‌ای است. به هر میزان فناوری از تحول بیشتری برخوردار شود، زمینه برای تغییر در معادله توازن قوا به صورت بیشتر و فراگیرتری ایجاد می‌شود (همان). تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، الگوهای تعامل و کنش بازیگران در امنیت منطقه‌ای را دگرگون می‌سازد. رویدادهایی مانند پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد شوروی و انتقال از ساختار دوقطبی، زمینه‌های لازم برای ورود به یک نظام بین‌المللی چندلایه را فراهم آورده است. طبیعی است که ماهیت و توزیع قدرت با تغییراتی در مقایسه با گذشته همراه خواهد بود. در نظام بین‌المللی و منطقه‌ای چندلایه، مؤلفه‌های هویتی به موازات عناصر و مؤلفه‌های ابزاری، مورد استفاده و توجه قرار می‌گیرند (همان: ۱۶۸).

در شرایط بحران و تضادهای راهبردی، موازنه قدرت از اهمیت ویژه‌ای برای امنیت‌سازی برخوردار است و به‌طورکلی می‌توان سازمان‌دهی موازنه قدرت در محیط‌های منطقه‌ای را به عنوان چشم‌انداز بعد از جنگ سرد در سیاست بین‌الملل دانست. توازن قدرت به عنوان یکی از موضوعات امنیتی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شود و بین موازنه قدرت در سیاست بین‌الملل و همچنین توازن منطقه‌ای رابطه معنی‌داری وجود دارد (متقی، ۱۳۹۲: ۱۶۶). با توجه به مفهوم‌پردازی نظم‌ها و مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، رهیافت‌های موجود به مدیریت مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای در جهان پس از جنگ سرد، بعضی مواقع مستلزم دخالت ابرقدرت‌ها است و بعضی مواقع این‌گونه نیست. شیوه قدرت‌های بزرگ در هنگام درگیری در نظم منطقه‌ای در طیف متنوعی از رقابت، همکاری

و مدیریت مبتنی بر استیلا نوسان دارد (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۱۸۰). در شیوه و نظم مبتنی بر استیلا، یک قدرت بزرگ به تنهایی نقش اصلی را ایفا کرده و روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای را اداره می‌کند. جایی که یک قدرت بزرگ به مثابه یک قدرت رفتار می‌کند، ممکن است یکی از این سه روش را برای مدیریت روابط خود با کشورهای کوچک‌تر (برای تعادل و توازن و نظم‌دهی)، اتخاذ کند:

قدرت بزرگ امکان دارد شیوه «موازنه‌گر» را اتخاذ کند؛ و صرفاً درصدد حفظ ثبات یا «تعادل» از طریق متبادل و متناوب کردن حمایت‌های خود بین طرف‌های خود در یک مناقشه منطقه‌ای باشد. در این روش، موازنه‌گر بدون پیوند واقعی و انضمامی، تنها وقتی که مناسب می‌بیند، درگیر مناقشه می‌شود.

ممکن است قدرت بزرگ به صورت متناوب تلاش کند که یک نظام اتحاد «بیسمارکی» را ایجاد نماید. بدین معنی که یک قدرت تلاش می‌کند امنیت منطقه‌ای را از طریق اتحادهای کوچک با قدرت‌های کوچک‌تر در منطقه تأمین کند. قدرت، این اتحادها را همچون ابزاری برای کنترل و مدیریت مناقشه در منطقه بکار خواهد گرفت؛ و سرانجام یک قدرت ممکن است قدرت بسیار زیاد خود را در مقابل کشورهای کوچک‌تر در یک منطقه بکار گیرد تا نظم ا به طرقی که عموماً «نظریه ثبات مبتنی بر استیلا» خوانده می‌شود، برقرار کند؛ به عبارت دیگر ممکن است قدرت‌ها درصدد تسلط و استثمار کشورهای کوچک‌تر به عنوان یک راه برقراری نظم باشند و یا بار هزینه تأمین امنیت را برای یک منطقه، تحمل کند (همان: ۱۸۹). در همین راستا، یکی دیگر از روش‌های قدرت‌های بزرگ در هنگام درگیری در نظم منطقه‌ای، روش «موازنه قوا» است. یک موازنه قوای منطقه‌ای که قدرت‌های بزرگ را شامل می‌شود، نظامی رقابتی است که در آن قدرت‌های بزرگ، یکدیگر را با استفاده از توانایی‌های داخلی، متوازن و متعادل می‌کنند. این موازنه در منطقه‌ای امکان‌پذیر است که حداقل دو قدرت بزرگ، عضوی از یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوده و پیوندها و روابط مهم ولی متفاوت داشته باشند. امکان کشیده شدن چنین نظام رقابت‌آمیزی به مناقشه، به توانایی قدرت‌های بزرگ در سپردن تعهدات توازن‌دهنده معتبر بستگی دارد (همان: ۱۹۲).

ایده امنیت دسته‌جمعی را می‌توان به عنوان محور اصلی نظریه موازنه قوا در رهیافت واقع‌گرایی دانست. مورگنتا درصدد برآمد تا مفهوم توازن قدرت را از امنیت دسته‌جمعی

متمایز کند. از نظر او موضوع توازن قدرت دارای زیرساخت تحلیلی و مفهومی واقع‌گرایانه است؛ یعنی باید قدرت بازیگر گریز از مرکز کنترل شود. از سوی دیگر تحقق این امر، بر اساس تولید قدرت انجام می‌گیرد. قدرتی که محجور اصلی کنش بازیگران خواهد بود. در حالی که امنیت دسته جمعی، با نشانه‌هایی از ائتلاف، پیوند یافته است (Kutler, 2003: 85).

چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای در خصوص رهیافت‌های موازنه قدرت داشته باشیم می‌توان گفت: در دوران حاکمیت نظام دوقطبی قدرت در ساختار جهانی، رابطه مشخص از نوع ارگانیک بین ساختار نظام بین‌الملل و الگوهای موازنه منطقه‌ای برقرار بوده است و قواعد بازی بر اساس فرم ساختاری قدرت بوده و الگوی موازنه قدرت بازیگران را در تعامل با یکدیگر، تعیین می‌کرده است (Betts, 1985: 155). در این دوران آمریکا و شوروی به عنوان بخشی از معادلات قدرت در عرصه بین‌المللی، از یک الگوی معقول و متعارفی برای کنترل منازعه و مناقشات منطقه‌ای پیروی می‌کردند. به عبارتی ارتباط قدرت‌های بزرگ در قالب نوعی رابطه تحت عنوان «مشارکت در عین رقابت» توصیف شده که به طرق مختلفی با یکدیگر همکاری می‌نمودند (Cole, 2009: 112). ابرقدرت‌ها گرچه رقیب یکدیگر بودند اما به نوعی برای جلوگیری از رخداد هرگونه فاجعه و درگیری، به نوعی مشارکت داشتند؛ به عبارت دیگر ابرقدرت‌ها به طرق مختلف، صریح و یا تلویحی، همکاری با یکدیگر را ضروری می‌دانستند. می‌توان گفت اقدامات آن‌ها به نوعی تلاش سازمان یافته برای حصول اطمینان از این بود که مناقشات منطقه‌ای وارد نشوند (Holmes & Gan, 2005: 79). به عبارت ساده‌تر، قدرت‌های بزرگ جهانی با مشارکت و رقابت خود، می‌خواستند از این مهم مطمئن شوند که بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای و یا محلی، روابط آن‌ها را به تقابل مستقیم نمی‌کشاند. قدرت‌های بزرگ در نظام دوقطبی تلاش‌های رسمی‌تر و صریح‌تر برای همکاری‌های امنیتی در حوزه منطقه‌ای را به انجام می‌رساندند. این امر به عنوان یکی از شاخص‌های امنیت‌سازی در ساختار دوقطبی تلقی می‌گردد. همکاری قدرت‌های بزرگ برای تثبیت شرایط توازن منطقه‌ای، نه تنها در زمینه پیشگیری از بحران‌های منطقه‌ای بوده است، بلکه در بسیاری از مواقع منجر به همکاری مشترک برای خنثی‌سازی یا پایان دادن به بحران‌های ناشی از فقدان توازن قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود. در این دوران، تنش‌زدایی تلاشی مشترک از سوی قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه برای ایجاد یک رژیم پیشگیری از بحران بوده است. چنین روندی تا پایان دوران تاریخی ساختار دوقطبی ادامه

یافته است. همکاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های منطقه‌ای منجر به مشارکت سازنده آنان در شورای امنیت سازمان ملل متحد گردید. نشانه‌های آن را می‌توان در روند مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ در جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد (متقی، ۱۳۹۲: ۱۷۱-۱۷۲). می‌توان گفت در این دوران نوعی عقلانیت راهبردی در روابط قدرت برقرار بوده است. عقلانیت راهبردی عبارت است از در نظر گرفتن منافع سایر بازیگران بدان معنی که هیچ دولتی مستقل از اهداف سایر دولت‌ها، توان انتخاب بهترین راهبرد را نخواهد داشت و به نتیجه مطلوب نائل نخواهد گشت (همان). این عقلانیت راهبردی ایجاب می‌کند که جلوه‌هایی از موازنه‌گرایی در سیاست بین‌الملل و موازنه قدرت در حوزه منطقه‌ای، ایجاد شود (Ney, 2008: 1348). خصلت متمایز این رهیافت این است که بازیگران، مسیرهایی را برای مناسبات خود برمی‌گزینند که بر اولویت‌ها و رفتارهای قابل انتظار سایر قدرت‌ها، مبتنی است. عقلانیت راهبردی به عنوان محور اصلی کنش بازیگران در ساختار دوقطبی محسوب می‌شود و به راین اساس شواهدی از چندجانبه‌گرایی ساختاری، سرلوحه کار قرار می‌گرفته است؛ بنابراین می‌توان گفت که توازن منطقه‌ای بخشی از سیاست «حفظ وضع موجود» محسوب می‌شود (متقی، ۱۳۹۲: ۱۷۳).

رهیافت دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد عبارت است از حفظ تعادل بین جنگ و ثبات. از نظر کی جی هالستی، برخی از صاحب‌نظران مانند کلیفورد و کوهن، به دنبال برقراری رابطه میان تعادل و توازن، جنگ و بحران در منطقه بودند. به عقیده وی یک بحران، بازتاب منافع متعارض بازیگران در یک منطقه است که تلاش می‌کند فضای منطقه‌ای و جهانی را کنترل کنند (هالستی، ۱۳۸۸: ۴۶۵)؛ لذا موازنه قدرت یک امر ضروری در ساختار آنارشی منطقه است که بازیگرانی با تعارضات فرهنگی، ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک، در آن نقش آفرینی می‌کنند و به نظر می‌رسد این توازن منطقه‌ای به سبب واقعیت‌های متعارض در عرصه بین‌المللی رخ خواهد داد و در یک نظام آنارشیک، موازنه قدرت برای رسیدن به تعادل یک امر طبیعی است (Shanebrook, 2003: 180). بر همین مبنا، اگر ساختار نظام بین‌الملل دارای بیش از دو قدرت اصلی تصمیم‌گیری باشد، نوعی از دیپلماسی به وجود خواهد آمد که موجب پدید آمد، حفظ و یا نابودی اتحادها خواهد شد (Holmes & Gan, 2005: 176). در این میان کشورها

الزاماً با دولت‌هایی متحد خواهند شد که دارای منافع مشترک هستند و هراس از سایر دُول، زمینه همکاری و ایجاد تعادل بین بازیگران را فراهم می‌سازد (Utgoff, 2002: 98). نکته بسیار کلیدی و مهمی که در خصوص موازنه قدرت باید به آن اشاره کرد این است که این موازنه بدون محاسبه نقش قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای مقدور نیست و از سوی دیگر حفاظت از توازن منطقه‌ای بدون قدرت‌سازی و آمادگی برای دفاع و کسب بازدارندگی کافی، امکان‌پذیر نخواهد بود. در همین راستا، ائتلاف‌ها به وجود می‌آیند و از سوی دیگر، ناپایداری آن‌ها موجب تغییر راهبرد واحدهای سیاسی می‌شود. در یک نظام بر پایه آنارشی، برای عبور از آن، امکان استفاده از نیروهای نظامی؛ در هر زمانی، متصور است و دولت‌ها باید برای آن آماده بوده و از بازدارندگی مناسب برخوردار باشند (Ikenberry, 2009: 156). در نگاهی دیگر، واقع‌گرایان می‌گویند به دلیل اینکه حکومت‌ها در پی به حداکثر رساندن قدرت و امنیت هستند، به همکاری با سایرین تن نخواهند داد. نهادگرایان با تأکید بر نقش نهادها در شکل دادن به منافع و اقدامات دولت‌ها، به همکاری قاعده‌مند کشورها تأکید دارند و سازه‌انگاران معتقدند، امنیت‌سازی منطقه‌ای متأثر از عوامل هنجاری و هویتی است (Tilebein, 2006: 1095). آنچه مبرهن است این است که موازنه‌گرایی در سیاست بین‌الملل، محور اصلی قانون قدرت، کشورداری، حکمرانی و کنترل راهبردی فضای منطقه است (متقی، ۱۳۹۲: ۱۸۸).

در تکمیل رهیافت‌های بیان‌شده می‌توان گفت که واقع‌گرایی ضمن مطالعه توانمندی نظامی و جایگاه کشورها در نظام جهانی، معتقد است که این توانمندی و کاربرد آن در سیاست خارجی آن‌ها، امری پیچیده و دارای تأثیر غیرمستقیم است؛ و واقع‌گرایی تدافعی با توجه به رابطه میان آنارشی و الزامات بین‌الملل و رفتار دولت‌ها، امنیت را در نظام بین‌الملل، کمیاب می‌پندارند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۲۹)؛ بنابراین زمانی که کشورها توان انجام هر اقدامی را داشته باشند، برای کسب بیشترین امنیت، تلاش خواهند کرد. در نتیجه، اقدام برای کسب امنیت حداکثری در جهان آنارشی و ناامن صورت خواهد گرفت. به دنبال آن در هر منطقه، اقتدارگرایی بالقوه در مقیاس همسایگان خود ظهور خواهد کرد که فرصت غلبه بر دیگران را به واسطه توان نظامی یا اقتصادی پیدا می‌کند و در نهایت این قدرت‌های منطقه‌ای هستند که قدرت نسبی خود را به فراتر از فضای پیرامونی، گسترش

خواهند داد (Snyder, 2001: pp151-152). به طور کلی از دیدگاه واقع گرایی، دورهیافت برای کنترل ناامنی ارائه می شود. یکی موازنه قدرت که در آن کشورها برای حفظ موازنه قوا به اتحادهایی منعطف برای جلوگیری از ظهور قدرت جدید، روی می آورند و دیگری، بازدارندگی که مبتنی بر تهدید یا قهوه قهریه و درگیری است (McGlinchey & others, 2017: pp.30-18). بر این اساس، جهت گیری دولت ها تا زمانی که در راستای حفظ موازنه قدرت باشد به اتحاد، دوستی و یا رقابت کنترل شده منجر خواهد شد؛ اما اگر گفتمان موازنه تهدید به وجود آید؛ در یک محیط ناامن، این تهدیدات و افکار تهاجمی بازیگران است که در شکل گیری ائتلاف های سیاسی، تعیین کننده است (رضایی، ۱۳۸۴: ۱۰۷). با توجه به آنچه بیان شد، ماهیت و عملکرد نظام موازنه قوا برای برقراری نظم، به تدریج و بر اثر کارکرد نیروهای اساسی و مؤثر، متحول گردیده است؛ بنابراین اصل موازنه قوا هر چند همچنان بر مدیریت نظم منطقه ای و جهانی حاکم است اما بخش های متعدد آن از جمله بخش های ماهوی، اجرایی و عملیاتی اش دچار تغییر شده اند. از این رو بر پایه تغییرات و تحولات مذکور نیاز به طرح نظریات جدید موازنه قوا، به ویژه در حوزه مطالعات منطقه ای، کاملاً مشهود و مبهم است (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۷۴).

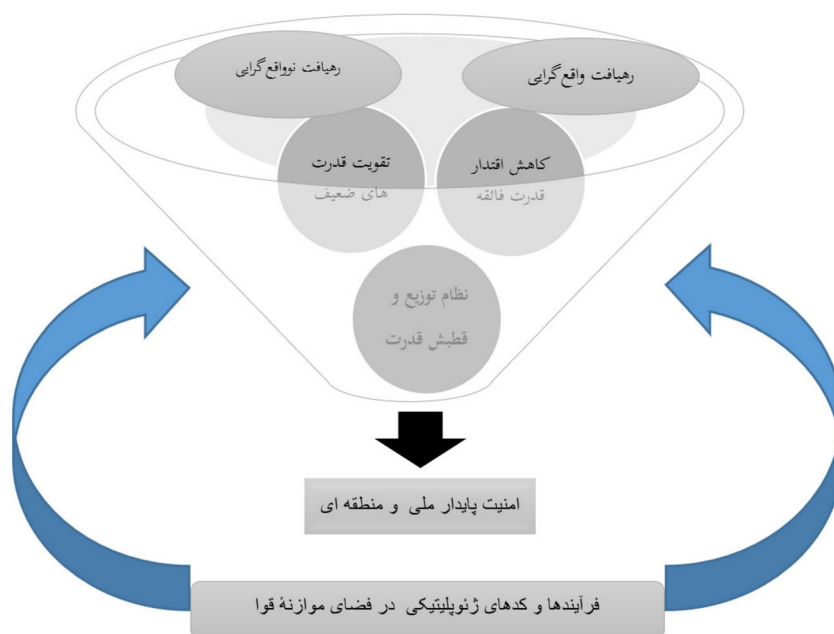
روش تحقیق

این تحقیق از نوع بنیادی است و در پی یافتن واقعیت ها و شناخت دیدگاه نوینی از امنیت در پرتو مفاهیم ژئوپلیتیکی برخاسته از نظریات و اصل موازنه قدرت است. بر پایه چنین هدفی، با بهره گیری از روش تفسیری-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه ای، رویکردی نو در رهیافت ژئوپلیتیکی امنیت با تأکید بر اصل موازنه قوا، به دست می دهد تا از این طریق قلمروی معرفتی امنیت در فضای جغرافیایی و منازعات قدرت، گسترش یابد.

یافته های تحقیق و تجزیه و تحلیل

از آنجا که دستیابی به منافع و منابع، مستلزم کنش ها و مناسبات قدرت در پهنه جغرافیایی است، بدیهی است هر جا که بازیگران قدرت، با مطلوب محدود مواجه شوند، تعارض و تقابل قدرت باعث شکل گیری روابط ژئوپلیتیکی می شود. آنچه نوع این رابطه را سمت و سو می دهد و باعث همکاری یا هموردی می شود، میزان و کیفیت امنیت در روابط ژئوپلیتیکی است. حتی این امنیت می تواند خود به عنوان یک هدف مهم

ژئوپلیتیکی، تلقی شود. به دیگر سخن، امنیت یکی از ارکان و یا اهداف فرایند ژئوپلیتیکی است و از سوی دیگر، مناسبات ژئوپلیتیکی با اتکا به امنیت، تحقق و تداوم خواهند یافت. بر همین مبنا، یکی از مهم‌ترین کنش‌ها و مناسبات ژئوپلیتیکی، در فرایند موازنه قوا تبلور می‌یابد. این موازنه قدرت دارای رهیافت‌هایی ژئوپلیتیکی است که به امنیت ختم می‌شود. به دیگر سخن، امنیت که یک ضرورت ژئوپلیتیکی است، از مسیر موازنه قدرت، متأثر شده و می‌تواند در بستر توازن قوا، نمود یافته و ایجاد شود؛ ازاین‌رو نسبت مستقیمی بین موازنه قدرت و امنیت وجود دارد که بسته به نوع و دیدگاه بنیادین به روش‌ها و ماهیت موازنه قدرت، برقراری امنیت پایدار و یا هرج و مرج و ناامنی، حاصل می‌شود. در مدل مفهومی شماره دو، رابطه فرایندی موازنه قدرت در رهیافت ژئوپلیتیکی امنیت، نشان داده شده است.



مدل مفهومی شماره دو: رابطه فرایندی موازنه قدرت در رهیافت‌های ژئوپلیتیکی امنیت (منبع نگارنده)

از آنجاکه در ژئوپلیتیک، هر قدرتی که بتواند به منظور رسیدن به برتری و سلطه در ورای مرزهای خود، در منطقه اعمال نفوذ کند، صاحب‌مقام ژئوپلیتیکی به‌عنوان قدرت

منطقه ای است و از طرفی تعاملات ژئوپلیتیکی، عموماً به دنبال حل اختلافات و بحران های ژئوپلیتیکی هستند و حل این بحران ژئوپلیتیکی، مستلزم نامتوازن بودن مناسبات قدرت است به طوری که یک طرف منازعه از قدرت برتر برخوردار بوده و در سایه قدرت نمایی، طرف مقابل را مجاب به پذیرش خواسته خود کند، این تعارض و تقابل قدرت ها می تواند در بستر همکاری و یا هموردی، ظهور یافته و تداوم یابد. این روابط در بستر مناسبات قدرت بر اساس سطوح قدرت و با توجه به محدودیت های مطلوب مورد نظر است که نظام توزیع قدرت را سمت و سو می دهد. در این میان نوع نگرش بازیگران قدرت به ماهیت و کارکرد قدرت نیز تعیین کننده است. به گونه ای که نظام های ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک، در عرصه تقابل و تضارب قوا، بسته به نوع دیدگاهشان به قدرت، رفتار متفاوتی در عرصه موازنه قوا دارند و بر همین مبنا، محاسبات آن ها در تأمین امنیت و حتی کارکرد امنیت و امنیت سازی، متفاوت است.

نکته قابل تأمل این است که به هر روی، تمامی بازیگران قدرت، در فضای جغرافیایی در دسترس و محدود باید عمل کنند و بر اساس معادلات موازنه قدرت، حد نهایی تقابل قدرت ها باید به پایداری و امنیت مطلوب ختم شود و هرگاه این موازنه دچار تنش شود، ناامنی و پویایی در هرم قدرت ساختارهای ژئوپلیتیکی را شاهد خواهیم بود. از این رو، باید به دنبال نوعی خروجی مطلوب از فرایند موازنه قوا بود تا فصل مشترک و مطلوب نسبی برای تمام بازیگران قدرت باشد.

نتیجه گیری

در پاسخ به سؤال پژوهش، می توان موارد زیر را بر اساس یافته ها و تجزیه و تحلیل انجام شده ارائه داد:

از آنجاکه میان امنیت و قدرت، یک فرایند و رابطه ژئوپلیتیکی برقرار است، نحوه موازنه و توزیع فضایی قدرت در مناسبات مرتبط با آن، ماهیت و میزان امنیت را متأثر می سازد و در نهایت، آنچه به عنوان هدف اقتدار، قدرت و موازنه قوا ترسیم شده است، دستیابی به امنیت پایدار است؛ به عبارت دیگر، کنش ها و مناسبات قدرت، در بستر تعاملات و کدهای ژئوپلیتیکی، ایجاد و توزیع قدرت را موجب خواهد شد و در ادامه این فرایند،

به واسطه موازنه قدرت میان بازیگران، امنیتی به دست می‌آید که می‌تواند بستر استقلال کامل و موجب گسترش قدرت و منزلت ژئوپلیتیکی شود.

در همین راستا، دستورالعمل‌های متعددی بر اساس دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف برای موازنه قوا متصور است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ائتلاف قدرت‌ها، امنیت دسته جمعی، حفظ تعادل بین جنگ و ثبات، تاثیرگذاری در هرم و قطبش قدرت، مذاکره قدرت‌ها، تحمیل قدرت، منطقه‌گرایی، امنیت‌سازی، جلوگیری از ایجاد قدرت فائقه، تقویت قدرت‌های ضعیف، انقلاب، اتحاد، همکاری و کاهش احتمال جنگ، امنیت نظامی، توازن ژئوپلیتیکی و...؛ که از همه این روش‌ها و تئوری‌ها، انتظار موازنه و امنیت پایدار می‌رود؛ اما آنچه فصل مشترک این مناسبات بوده و می‌تواند مورد توافق همه بازیگران قدرت در فرایند ژئوپلیتیکی موازنه قوا قرار گیرد، دست‌یابی به امنیت پایدار بر مبنای عقلانیت راهبردی است؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت، بر اساس بررسی تمامی نظریه‌های بیان شده و اشتراک نظر آن‌ها، رهیافت ژئوپلیتیکی برای امنیت که از مسیر موازنه قوا می‌گذرد، رهیافتی است که انتفاع همه بازیگران را شامل شود به گونه‌ای که از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی همه بازیگران، برای دست‌یابی به صلح جغرافیایی بهره جست و این امر حاصل نمی‌شود مگر با مذاکره برای تبیین ماهیت قدرت بین بازیگران و آشکارسازی مبانی تهدیدهای متقابل و خواست واقعی طرفین برای رسیدن به توازن نسبی قدرت که نفع همه طرفین در آن لحاظ شده باشد. به دیگر سخن قبل از موازنه قدرت، باید ماهیت قدرت تبیین شده و تفاهم بر سر اصل قدرت انجام شود و پس از اشتراک نظر در قلمروی مفهومی و معرفتی قدرت و تبیین آن، می‌توان برای رسیدن به موازنه قدرت، الگوی ژئوپلیتیکی ارائه داد تا رهیافت مطلوبی برای دستیابی به امنیت پایدار و صدور کدهای ژئوپلیتیکی مناسب، ترسیم گردد.

منابع

منابع فارسی

- اتوتایل، ژناروید؛ سیمون دالبی و پاول دوپلج (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه. چ اول.
- بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جان پرور، محسن (۱۳۹۶)، ژئوپلیتیک برای همه، تهران: نشر انتخاب.
- جان پرور، محسن؛ بهرامی جاف، ساجد و صالح‌آبادی، ریحانه (۱۴۰۰)، واکاوی و تبیین بحران‌های ژئوپلیتیک جهان اسلام، فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، شماره ۶، بهار ۱۴۰۰، صص ۷۳-۹۶.
- حافظ نیا، محمدرضا و کاویانی راد، مراد (۱۳۹۹)، فلسفه جغرافیای سیاسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۶)، قدرت و منافع ملی، تهران: نشر انتخاب. چ اول.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۰)، نظریه ساختار ژئوپلیتیکی در حال ظهور جهان، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۶ شماره ۳، چاپ ۱۹، پاییز ۱۳۸۹، صص ۱-۸.
- حافظ نیا، محمدرضا و کاویانی راد، مراد (۱۳۹۳)، فلسفه جغرافیای سیاسی، چ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حق پناه، جعفر و بیدالله خانی، آرش (۱۳۹۳)، جمهوری اسلامی ایران و الگوهای امنیتی آسیای جنوب غربی، فصلنامه علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره ۶۳، پاییز ۹۳، صص ۱۰۸-۱۴۶.
- دوئرتی، جیمز و فالتنرگراف، رابرت (۱۳۷۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، جلد اول، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- ذوقی بارانی، کاظم؛ قادری کنگاوری، روح‌الله و فراتی، محمدرضا (۱۳۹۰)، تحلیل ژئوپلیتیک سوریه: بستری برای تدوین سیاست خارجی ایران در خاورمیانه، فصلنامه سیاست دفاعی، دوره ۲۰، شماره ۷۷، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۹۵-۲۱۴.
- ربیعی، حسین؛ کاویانی راد، مراد؛ عبدی، عطاءالله و نامی، محمدرضا (۱۴۰۰)، الگویابی مناسب قدرت‌های منطقه‌ای در غرب آسیا، مطالعه موردی: ایران و عربستان، فصلنامه بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال ۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۳۹-۶۴.
- رضایی، محسن (۱۳۸۴)، ایران منطقه‌ای، گزیده‌ای از طرح پژوهشی شکل‌گیری منطقه آسیای جنوب غربی. تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۹۲)، توسعه و نابرابری، چاپ هشتم، تهران: انتشارات مازیار.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۶۸)، نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، تهران: نشر سفیر.

- طلوعی، هادی و حق شناس، محمدجواد (۱۴۰۰)، تحلیل روابط جمهوری اسلامی ایران و سوریه در پرتو نظام موازنه قوا در خاورمیانه، دوفصلنامه علمی دانش سیاسی، سال ۱۷، شماره ۱، چاپ ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۱۸۹-۲۱۴.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۹۹)، نظریه‌های امنیت، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر ایران.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، بنیان‌های نظری موازنه قوای هوشمند در شبکه‌های فاقد معیار منطقه‌ای (گامی به سوی ارائه نظریه نوین موازنه قوای منطقه‌ای)، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۸، شماره ۱، بهار ۱۳۹۱، صص ۲۱۳-۱۷۲.
- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۴)، رویکردی نو در بازتعریف جغرافیای سیاسی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴، صص ۵۴۳-۵۵۶.
- لیک، دیوید ای و مورگان، پاتریک ام (۱۳۸۱)، نظم‌های منطقه‌ای-امنیت‌سازی در جهانی نوین، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- متقی، افشین و رشید، مصطفی (۱۳۹۲)، تبیین ژئوپلیتیکی الگوی اسلام‌گرایی در جهان اسلام از منظر برساخت‌گرایی، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال هفتم، شماره ۳۴، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۰۹-۱۲۸.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۴۰۰)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، چاپ نهم، تهران: سمت.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۵)، فلسفه کارکرد ژئوپلیتیک- مفاهیم و نظریه‌ها در عصر فضای مجازی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
- مرادیان، محسن (۱۳۹۹)، مبانی نظری امنیت، تهران: انتشارات دانشکده علوم و فنون فارابی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مورگنتا، هانس، جی (۱۳۸۹)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- نصری، قدیر (۱۳۹۰)، تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۰۵-۱۳۴.
- هالستی، کی جی (۱۳۸۸)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ ششم.
- یزدان‌پناه درو، کیومرث (۱۳۸۸)، تغییرات مدل‌های ژئوپلیتیکی امنیت در عصر حاضر، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره دوم، پاییز ۱۳۸۸، صص ۹۸-۱۱۵.

منابع خارجی

- Allen, John.(2003), **Power: A Companion To Political Geograohy**. Edited By: John Agnew, Katharye Mitchell and Gerard Toal. Blackwell Publishing.
- Andersen, Morten Skumsrud.(2018), **The Balance of Power, The Eneyclopedia of Diplomacy**, Edited By Gorden Martel. Pp:1-12 (6 AAUG 2018), Norway: NUPI.

- Berryman, John.(2012), **Geopolitics and Russian Foreign Policy**. International Politics, doi: IO.1057/ip.2012.15
- Betts, Richard.k(1985), **Conversational Deterrence: Predictive Uncertainty and Policy Confidense**, World Politics,37(2).
- Brooks,S .G & W.C. Wohlforth.(2008), **Word Out of Balance: International Relations and the Challenge of American Primacy**. Princeton, Ny: PrincetonUniversity Press.
- Buzan, Barry,Waever, Ole, Wild, Jap.D. (1998), **Security: A New Framework For Analysis**, London: Lynne Rinner: 1998..
- Clasp.k.(2016). **Man,The State, and War**, NewYork: Columbia University Perss.
- Cohen,Sual B.(2014), **Geopolitics of The world System**, Encyclopaedia Britannica Online.
- Cole,Iuan.(2009), **Engaging The Muslim World**, NewYork: Palgrare MacMillan.
- Duncan,Raymond Others.(2004).**World politics in the 21th century**. New York: Pearson Education. Inc.
- Gaddis,J.i.(1982). **Strategies of Containment**, NewYork : U.P.
- Garfinkle.A.(2015), **The Geopolitical From in The Contemporary Middle East**, Published for The Foreign Policy Research Institute by Elsevier Ltd, July 14,p.533.
- Goldetein,Joshua,S.(1999).**International Relations**.NewYork:Logman..
- Holmes,R & B.Gan.(2005), **Nonviolence in Theory and Practice**, Long Grove: Wave Land Press.
- Holsti, K. J.(1964), The Concept of Power in the Study of International Relations, Background, Vol. 7, No. 4.
- Ikenberry,Jhon.(2009), **The Crisis of American Foreign Policy: Wilsonanism in The Twenty-First Century**, Princeton: Princeton University Perss.
- Kydd,Andrew.(1997),**Sheep in Sheep,s Clothing: Why Security Seeker do Not Fight Each Other**. Security Stadies Vol.7.No.1(Autumm 1997).
- Kutler,Staley.(2003), **Dictionary of American History**, London: Tomson Gale Publifhing.
- Mc Glinchey, Stephen & Waltera,Rosie & Scheinpflug,Christian.(2017), **International Relations Theory**. International Relation Publishing,Bristol. England.
- Ney,Joseph S. (2008), **Security and Smart Power American Behavioral Scientist** 51: B51, Originally Published Online 7 March.

- Osterud.o.(1988). **The Use and Abuses of Geopolitics**, Journal of Peace Research 25(2): 191-199.
- Schweller, Randall. L.(2016), **The Balance of Power in World Politics**, Oxford Research Encyclopedias. Politics Publisher: Oxford University Press, 20 June 2016.
- Shanebrook J. & Richard Halting.(2003), **Proliferation of Long-Range Ballistic Missiles**, Bulletin of Science Technoligy & Society.
- Sheehan,M.j.(1996),**The Balance Of Power: History and Theory**. London: RoutLedge.
- Snyder, Glenn H.(2001), **Mearsheimer,s World-Offensive Realism and the Struggle for Security. A Review Essay**, International Security, New York,2001.
- Sotarauta, Markku.(2009), **Power and influence tactics in the promotion of regional development: An empirical analysis of the work of Finnish regional development officers**, Geoforum,Volume 40, Issue 5, September 2009.
- Steans, Jill & Pettiford, Lloyd. (2001), **International Relations: Perspectives and Themes**, Longman Publishing Group.
- Storey, David .2009(), **Political Geography, In: International Encyclopedia of Human Geography**, Elsevier, Oxford.
- Taylor,Peter.J.(1994). **Political Geography**. England: Longman Scientific & Technical.
- Taylor,P,J & Flint,Colin.(2000). **Political Geography**. London: Pearson Education Limited.
- Tilebein, Meike.(2006), **Comlex Adaptive Systems Approach to Efficiency and Innovation**, Kybernetes. Vol,35,No.718.
- Utgoff,Victor.(2002), Poliferation, **Missile Defense and American Ambitions**, Survival 44(2): 85-102.
- Walt,Stephen.M.(1995), **The Origins of Alliances**. Ithaca and London, Edited by Robert Jervis, Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth.(2000). **Structural Realism After The Coldwar**. International Security25, No.1(Summer): 5-41.